

به نام خدای مهربان



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی آموزش و پرورش دانسته شده است.



دفتر و نمایشگاه مرکزی:
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی اول غربی
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳
کد پستی: ۱۳۱ ۵۸۵۳۴۹۳ • سامانه‌ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳
www.zekr.co • Email: zekr_publishery@yahoo.com

فهرست

- ۴ گروه بازیگران
- ۷ شاه لیر
- ۶۰ آشوب و کهنسالی در شاه لیر
- ۶۲ شکسپیر و تئاتر گلوب



شاه لیر

ویلیام شکسپیر
مترجم: فرزانه کریمی
طرح روی جلد: کیانوش غریب‌پور
مدیر هنری: حسین نیلجیان
صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۶/۷۶۵
چاپ دوم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۵۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۸۳-۶
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۹۹-۲
کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

قیمت: ♦♦ تومان



سرشناسه: متیوز، اندرو، ۱۹۴۸ - م. Matthews, Andrew
عنوان و نام پدیدآور: شاه لیر/ ویلیام شکسپیر؛ بازنویسی از اندرو متیوز؛ تصویرگر تونی راس؛ مترجم فرزانه کریمی.
مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص: مصور
فروست: داستان‌های شکسپیر برای نوجوانان.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۸۳-۶-۳۰۷-۳۹۹-۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۹۹-۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۳۹۹-۲ دوره
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: King Lear.
موضوع: نمایشنامه انگلیسی - قرن ۱۶ م.
شناسه افزوده: متیوز، اندرو، ۱۹۴۸ - م. Matthews, Andrew
شناسه افزوده: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ م. Shakespeare, William
شناسه افزوده: کریمی، فرزانه، ۱۳۴۲ - ، مترجم
رده بندی دیویی: ۸۲۲/۳۳/م۳ ۱۳۹۶
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۲۸۲۱۵

گروه بازیگران



ادگار
وارث گلاستر



نجیب زاده گلاستر
هم‌پیمان و قدیمی‌ترین
دوست لیر



کوردلیا
دختر لیر



شاه لیر
شاه بریتانیا



ادموند
پسر نامشروع گلاستر



نجیب زاده کنت
خادم وفادار لیر



ریگن
دختر لیر، همسر دوک کورنوال



گانریل
دختر لیر، همسر دوک آلبانی

صحنه

بریتانیای دوران باستان

شاه لیر



بهتر بود هرگز به دنیا نمی آمدی
تا این گونه مرا به خشم آوری.

پرده‌ی اول، صحنه‌ی اول

لیر در جوانی و به واسطه‌ی قدرت، شجاعت و
حیله‌گری خودش تاج پادشاهی بریتانیا را به چنگ
آورده و از فرمانروایی بر این سرزمین بهره‌ها برده
بود. حالا او پیر بود. چشمانش کم‌سو، موهایش
سفید و صورتش چروکیده شده بود.

شاه پیر رو به نجیب‌زادگانی که در تالار
تاج‌گذاری گرد آمده بودند گفت: «من خیال دارم
پیش از آن که فشار و سختی‌های فرمانروایی از حد
بگذرد، از تخت سلطنت کناره بگیرم. بریتانیا به سه
بخش تقسیم می‌شود و دخترانم بر آن‌ها فرمانروایی
خواهند کرد. ثروتمندترین منطقه را به دختری
می‌سپارم که بیش از دیگران دوستم داشته باشد.



گانریل - فرزند ارشدم، همسر آلبانی - تو چقدر مرا
دوست داری؟»

گانریل موهایی
سرخ و چهره‌ای
پرتکبر داشت.

او خیلی

صریح گفت:

«من بیشتر

از همه‌ی

کلماتی که

بتوانم به زبان

آورم دوست‌تان

دارم. بیشتر از زندگی

خودم!»

لیر لبخند زد و

پرسید: «و دختر دومم -

ریگن، همسر کورنوال - چه پاسخی دارد؟»



تاب موهای حلقه حلقه و طلایی ریگن و لبخند
ساختگی اش، حرص و حيله گری او را از نظرها
پنهان می کرد.

او گفت: «علاقه‌ی من به شما بیشتر از محبت
گانریل است. تنها شادی حقیقی من شادمانی
شماست.»



لیر به نشانه‌ی تأیید سر تکان داد و رویش را
به طرف کوردلیا، دختر کوچکش، برگرداند. پادشاه
فرانسه که در تالار حضور داشت، از او خواستگاری
کرده بود.

لیر با مهربانی گفت: «حالا، ای عزیزترین دخترم،
تو برای من چه پاسخی داری؟»
موهای سیاه و لباس تیره‌ی

کوردلیا بی‌رنگی چهره‌اش

را بیشتر به چشم

می آورد. او به خود

فشار آورد تا چیزی

بگوید و بعد ناگهان و

بی‌اختیار گفت: «هیچ

جوابی عالی جناب.»

لیر اخم کرد و با تشر

گفت: «هیچ جوابی؟ اگر بگویی

هیچ جوابی، چیزی گیرت نمی‌آید. دوباره بگو!»

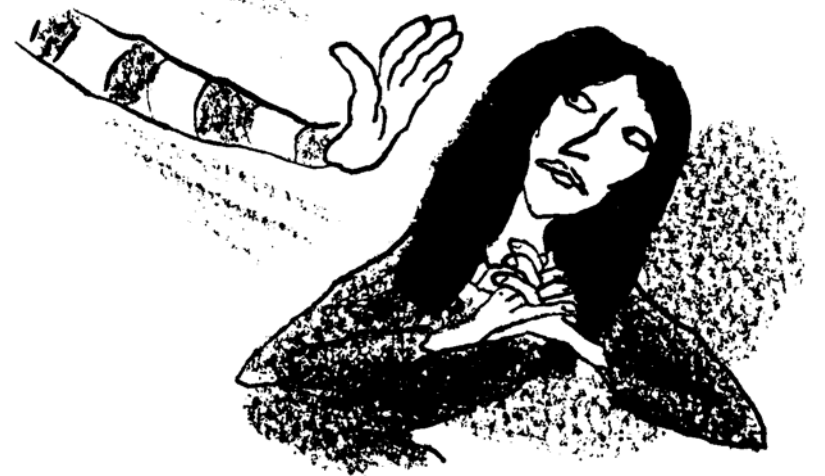




کوردلیا سرش را
پایین انداخت و
بی صدا اشک
ریخت.
لیر ادامه داد: «حالا
اختیارات من به دو
دختر دیگرم واگذار

می شود. من عنوان پادشاهی و یک صد شوالیه را
برای خودم نگه می دارم. ما اوقاتمان را یک ماه در
میان نزد گانریل و ریگن می گذرانیم.»
مردی کوتاه قد و چهارشانه پیش آمد که
موهایی خاکستری داشت. او نجیب زاده کنت بود،
خادم سلطنتی و قابل اعتمادترین دوست لیر. او
جویده جویده و هیجان زده گفت: «عالی جناب! مگر
دیوانه شده اید؟ هر کسی می تواند این را بفهمد
که کوردلیا شما را چطور دوست دارد. شما مرتکب
اشتباه احمقانه ای شده اید!»

کوردلیا فریاد زد: «من مثل خواهرانم نیستم!
نمی توانم با حرف های تو خالی شما را فریب بدهم.
من همان قدر شما را دوست دارم که هر دختری
باید پدرش را دوست داشته باشد. نه بیشتر، نه
کمتر. این عین حقیقت است.»
چهره ی لیر از شدت خشم سرخ شد. با صدایی
گرفته و خش دار گفت: «پس بگذار حقیقت تنها
جهیزیه ات باشد، چون از جانب من چیزی به تو
نمی رسد! گانریل و ریگن می توانند بخش سوم این
پادشاهی را که مال تو بود بین خودشان تقسیم
کنند. از دربار و از قلب من بیرون برو. تو دیگر دختر
من نیستی!»



لیر با خشم از جایش بلند شد. دستی که رو به
کنت گرفته بود می‌لرزید. با صدایی جیغ‌مانند گفت:
«تو پنج روز فرصت داری که آماده شوی. بعد از
آن، در هر نقطه از قلمرو من که دیده شوی اعدام
می‌شوی!»

کنت بدون آن که کلمه‌ای حرف بزند از تالار



بیرون رفت.

لیر رو به پادشاه فرانسه گفت: «از آن‌جا که دختر
من هیچ جهیزیه‌ای ندارد، اگر پیشنهاد ازدواجتان را
پس بگیرید، من شما را درک می‌کنم.»
نگاه شاه فرانسه به کوردلیا بود. او با صدایی بلند

گفت: «صداقت کوردلیا

باعث می‌شود که
بیشتر از قبل
دوستش داشته
باشم. من افتخار
می‌کنم که
با او ازدواج
کنم.»

لیر با غرولند

گفت: «پس او را با

خودت ببر. نفرین من بدرقه‌ی

راهش باشد! کاش هرگز به دنیا نیامده بود!»

